



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و هشتاد و سوم





خانم سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۲۷ گنج حضور، بخش چهارم

از آفتاب مشتعل هر دم ندا آید به دل
تو شمع این سر را بهل، تا باز شمعت سرزند
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۸

دائماً از آفتاب مشتعل، از خود زندگی و یا از عارفی که به بی‌نهایت خدا زنده شده، به دل انسانی که پذیرا باشد این ندا می‌رسد که این شمع سرت را خاموش کن، یعنی عقل من ذهنیات را در این لحظه رها کن تا از طریق فضاگشایی یک شمعی از خرد کل در تو روشن شود.

همچو اسماعیل، پیشش سر بَنه
شاد و خندان پیش تیغش جان بده
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۷

همان گونه که اسماعیل در برابر ابراهیم، سر بر زمین نهاد و تسلیم شد، تو نیز در این لحظه پیش خداوند و یا سخنان مولانا سر تعظیم فرود آور، فضا را باز کن و تسلیم شو. در برابر تیغ شناسایی حضورِ ناظرِ جان منِ ذهنی و همانیدگی‌ها را بده و شادان و خندان، راضی و خشنود باش.

تا بماند جانت خندان تا ابد
همچو جان پاک احمد با اَحَد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۸

به سبب‌سازی‌های ذهن توجه نکن تا جانت تا ابد در این لحظه به خدا زنده شده و خندان و جاودانه شود. مانند جانِ پاک حضرت رسول که با خدا یکی شده و شادان بود.

که اشتهار خلق، بند مُحکم است
در ره، این از بند آهن کی کم است؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۴۶

اشتهار: مشهور بودن
مَواظب باش شهرت و آوازه بین مردم و جدی گرفتن مقام معنوی نه تنها موجب رهایی تو نمی‌شود بلکه بند محکم است. در راه آزاد شدن از من‌ذهنی این بند سنگین کمتر از بند آهن نیست.

عقل، قربان کُن به پیش مصطفی
حَسْبِيَ اللَّهُ کُو که اللَّهُام کفی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸

عقل من‌ذهنی خود را در پیش خرد برگزیده که از فضای گشوده‌شده بدست می‌آید، قربانی کُن و بگو خدا برای من کافی است؛ زیرا خداوند بسنده است.

(قرآن کریم، سوره زمر (۳۹) آیات ۳۶ و ۳۸)

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ...»

«آیا خدا [عقلی گه از فضای گشوده شده می آید] برای نگهداری بنده اش کافی نیست؟»

«... قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ...»

«... بگو خدا برای من بس است. ...»

چون که بر سر مر تو را ده ریش هست

مرهمت بر خویش باید کار بست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۰۳۰

حالا که در سر تو ده زخم وجود دارد، مرهم خود را سر دیگران مگذار، برای زخم های سر خود بکار ببر. [کسی که در سرش این همه عیب و ایراد و مسئله دارد باید عقل خودش را با فضاگشایی درست کند و مسائل خودش را حل کند. چرا که دوا و داروی زخم ها از فضای گشوده شده درونش می آید.]

عیب کردن ریش را داروی اوست
چون شکسته گشت، جای ارحم‌وست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۷

اِرْحَمُوا: فعلِ امر به معنی رحم کنید.

هرگاه تو زخم من‌ذهنی و همانیدگی را عیب خود بدانی، این عیب کردن، همان داروی دردهای توست. وقتی زندگی روی تو کار کند متواضع و شکسته می‌شوی، در این صورت سزاوارِ لطف و رحمت خدا و کارگاه زندگی خواهی شد.

حدیث
«اِرْحَمُوا تُرْحَمُوا.»
«رحم کنید، تا بر شما رحم شود.»

گر همان عیبت نبود، ایمن مباش
 بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۸

اگر عیبی در تو وجود نداشت مطمئن و خاطر جمع نباش که آن را نداری. ای بسا همان عیب بعدها از تو سربزند و وجودش را در خودت متوجه شوی. [پس فضاگشایی کن تا با چشم عدم ببینی که آن عیب در تو هست یا نه.]

غیر مُردن هیچ فرهنگی دگر
 در نگیرد با خدای، ای حيله گر
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۸

ای من ذهنی نیرنگ باز، در پیشگاه حق هیچ فضل و هنری موثر نمی باشد و هر فن و تکنیک ذهنی بی ارزش است مگر مُردن به من ذهنی، انداختن سر من ذهنی و زنده شدن به بی نهایت خدا.

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد
جهد را خوف است از صد گون فساد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

یک «عنایت» و توجه زندگی که با فضاگشایی به دست می آید، بهتر از صدگونه کار با ذهن است؛ چراکه هرگونه جهد بدون عنایت و کوشش با من ذهنی باطل است، هدف را در معرض «فساد» قرار داده و مانع رسیدن انسان به خدا می شود.

وَأَنْ عَنَّا هِست موقوف مَمَات
تجربه کردند این ره را ثَقَات
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۰

مَمَات: مرگ، در اینجا مردن به منِ ذهنی

ثَقَات: کسانی که در قول و فعل موردِ اعتمادِ دیگران باشند، جمعِ ثَقّه، مراد کسانی که به حضور زنده شده‌اند.

عنايات زندگى موقوف و وابسته این است که انسان در این لحظه با فضاگشایی و حضور ناظر نسبت به منِ ذهنی
بمیرد و در هر فرصتی که منِ ذهنی می‌خواهد خودش را نشان دهد با حضور ناظر به آن نگاه کند و جانش را
بگیرد. این راه را انسان‌های موردِ اعتمادی همچون مولانا تجربه کرده‌اند.

بلک مرگش، بی عنایت نیز نیست
بی عنایت، هان و هان جایی مایست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۱

حتی مردن نسبت به من ذهنی هم بدون عنایت الهی ممکن نیست. مراقب باش هرگز در هیچ مرحله‌ای از زندگی بدون عنایت الهی و مرکز عدم وقتت را تلف نکنی. کاری کن توجه و لطف زندگی به تو برسد و این تنها با فضاگشایی میسر است.

چون ز مُرده زنده بیرون می‌کشد
هر که مرده گشت، او دارد رُشد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹

رُشد: به راه راست رفتن
چون خداوند از مرده من ذهنی زندگی و هشیاری انسان را بیرون می‌کشد، هر کسی که در این لحظه بصورت حضور ناظر بلند می‌شود و نسبت به من ذهنی می‌میرد او هدایت زندگی را دارد و به وسیله خداوند راهنمایی می‌شود.

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

می تند: می گراید

خداوند از وجود انسانی که از جنس خودش و زندگی است و به صورت حضور ناظر من ذهنی را تماشا کرده و بی اثرش می کند، مُردگی من ذهنی را بیرون می آورد بنابراین این نفس زنده دائماً خراب کاری می کند و بسوی مرگ پیش می رود. [من ذهنی بدون ناظر دائماً به ما ضرر می زند، تا ما بفهمیم عقلش به درد نمی خورد. این قانون زندگی است که خداوند از خودش، که در ماست، می خواهد این مُردگی نفس را هر لحظه بیرون کند. وقتی از او می بریم و من ذهنی می شویم، این من ذهنی دائماً حول نابود کردن خودش می چرخد.]

مُرده شو تا مُخْرِجُ الْحَيِّ الصَّمَدِ
 زنده‌یی زین مُرده بیرون آورد
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱

مُخْرِجُ الْحَيِّ: بیرون آورنده زنده
 ای انسان، هشیارانه با فضاگشایی و صبر نسبت به من ذهنی‌ات کوچک شو و بمیر، زودتر باید این را بفهمی که
 همانیدگی‌ها را از مرکزت بیرون کنی تا خداوند که بیرون آورنده زندگی و بی‌نیاز است زنده‌ای را از مُرده
 من ذهنی تو بیرون آورد.

(قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۹۵)
 «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنْىٰ تُؤْفَكُونَ.»
 «خداست که دانه و هسته را می‌شکافد، و زنده را از مُرده بیرون می‌آورد و مُرده را از زنده بیرون می‌آورد. این
 است خدای یکتا. پس، چگونه از حق منحرفتان می‌کنند؟»

رو محو یار شو، به خرابات نیستی
هر جا دو مست باشد، ناچار عربده‌ست
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۴۶

ای انسان، برو به خرابات نیستی، مرکز عدم و در فضای گشوده‌شده محو یار شو. اگر در جایی دو مست حضور داشته باشند، ناچار صدای عربده و نعره است. [در وضعیت فعلی دو مست وجود دارد، یکی خداوند است که به خودش زنده و دائماً مست است و یکی ما که باید مثل او به خودش مست باشیم اما چون در ذهن هستیم عربده ما ناجور و بد و ناهماهنگ است. وقتی محو یار شویم این جا هر دو مست واقعاً از جنس هم می‌شوند که از آن‌ها عربده و نعره عشق به گوش می‌رسد.]

ساخت موسی قدس در، باب صغیر
تا فرود آرند سر قوم زحیر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

قوم زحیر: مردم بیمار و آزار دهنده. حضرت موسی در قدس، دری کوچک ساخت تا قوم زحیر که بیمار دل و متکبر بودند هنگام ورود به آن، سر خود را خم کنند. باب صغیر معادل جهنم افسانه من ذهنی ست که خداوند در مرکز انسانی که خود را بی نیاز می پندارد و پر از توهم است ساخته و درد تولید می کند تا انسان دردمند تسلیم شده و متوجه احتیاجش به خداوند شود.

زآنکه جباران بُدند و سرفراز
دوزخ آن باب صغیر است و نیاز
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

جبار: ستمگر، ظالم. حضرت موسی بدین جهت آن در را کوچک ساخت که قومش، مردمی ظالم و گردنکش بودند. برای انسانی که خود را بی نیاز از خدا می داند سر من ذهنی دارد و می خواهد از دید دیگران بهتر دیده شود نیز دوزخ همان من ذهنی اوست که مانند آن در کوچک جایی برای تسلیم، سجده و اظهار نیاز به خداوند است.

ای دهنده قوت و تمکین و ثبات
خلق را زین بی ثباتی ده نجات
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۷

تمکین: قبول کردن، استعداد انسان برای ماندن در حالت تسلیم یا استعداد فضاگشایی مداوم.
ای خداوندی که غذای روح، قدرت فضاگشایی، تمکین و استقرار در فضای یکتایی را عطا فرمودی، انسان‌ها را
از این بی ثباتی‌ای که در ذهن دارند نجات ده. ریختن خرد زندگی به فکر و عمل انسان از این استقرار و ثبات
سرچشمه می‌گیرد.

اندر آن کاری که ثابت‌بودنی‌ست
قایمی ده نفس را، که منثنی‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۸

منثنی: خمیده، دوتا، در اینجا به معنی سست‌کار و درمانده.
خداوندا، در راه زنده شدن انسان به خودت که با ثابت‌بودن و مستقر بودن در فضای گشوده‌شده صورت
می‌گیرد نه با تغییر حالات ذهنی، هشیاری را روی ریشه خودش مستقر کن.

اگر نه عشق شمس‌الدین بُدی در روز و شب ما را
فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

اگر عشق شمس‌الدین که همان فضای گشوده‌شده و اتحاد بین ما و خداوند است، لحظه به لحظه میسر نبود، ما
از دامِ همانیدگی‌ها و سبب‌سازی من‌ذهنی راحتی و آرامشی نداشتیم.

بت شهوت برآوردی، دَمار از ما ز تاب خود
اگر از تابش عشقش، نبودی تاب و تب، ما را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

اگر تابش عشق خداوند، قدرت شناسایی همانیدگی‌ها و امکان فضاگشایی نبود که به ما خرد و قدرت انداختن
همانیدگی‌ها را بدهد و امکان طلوع خورشید زندگی از درونمان وجود نداشت آنگاه بتِ من‌ذهنی که به چیزهای
این جهانی شهوت بسیاری دارد، دَمار از روزگار ما درمی‌آورد.

من پنده آن عاشق کاو نر بُود و صادق
کز چستی و شب‌خیزی از مه کلهی یابد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

نر: مجازاً قوی، تمام قوت و کامل
من بنده آن عاشقی هستم که او واقعاً نترس، شجاع و صادق است، می‌خواهد به خدا زنده شود. آن قدر چُست و
شب‌خیز است که هر لحظه در شبِ ذهن به عنوان حضورِ ناظر بلند می‌شود و از خداوند کلاهِ حضور را می‌گیرد و
به او زنده می‌شود.

هین قُم اللَّیْلَ که شمعی ای همام
شمع اندر شب بُود اندر قیام
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۶

همام: ارجمند. به‌هوش باش ای انسان، در شب‌هنگام از خواب ذهن برخیز که تو شمع هستی. شمع را در شب
روشن می‌کنند. شمع در تاریکی شب ایستاده و فروزان است. برخاستن یعنی فضاگشایی و روی زندگی قایم
شدن.

(قرآن کریم، سوره مَزَمِّل (۷۳)، آیه ۲)
«قُمِ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا.»

«شَب را زنده بدار، مگر اندکی را [هرچه می توانی در ذهن بیدار باش و فضا را باز کن، اگر به ذهن و خواب همانیدگی ها رفتی دوباره برگرد و قیام کن.]»

زورِ جانِ کوه گن، شَقِّ حَجَرِ
زورِ جانِ جان، در انشَقِّ الْقَمَرِ
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۷۸

شَقِّ حَجَرِ: شکافتن سنگ
انشَقِّ الْقَمَرِ: شکافتن ماه
قدرت من ذهنی محدود به شکافتن سنگ است، اما قدرت انسان فضاگشا، ماه من ذهنی را دو نیم می کند،
به طوری که خودش را از زمان روان شناختی گذشته و آینده جمع کرده و در این لحظه ابدی ساکن می شود.

پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا
تا زبان تان من شوم در گفت و گو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] پس شما ذهن را «خاموش» کنید، فضا را باز کنید و فرمان «اَنْصِتُوا» را اجرا کنید. تا من «زبان تان» شوم و خودم را از طریق شما بیان کنم و در گفت و گوها هم از طریق من سخن گفته شود و هم شنیده شود نه از طریق من ذهنی، در این حالت من ذهنی که کنار برود مسائلتان حل خواهد شد و اختلافی با یکدیگر نخواهید داشت.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۰۴)
«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»
«چون قرآن خوانده شود [وقتی خداوند قرآن درون سینه شما را می خواند] به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید [ذهنتان را خاموش کنید]، شاید مشمول رحمت خدا شوید.»

تو ز قرآن باز خوانِ تفسیر بیت
گفت ایزد: ما رمیت اذ رمیت
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۵

تو تفسیر این بیت را از قرآن بخوان که خداوند تیر می اندازد تو تیر نمی اندازی. یعنی برای آنکه خداوند از طریق
ما فکر کرده و خودش را بیان کند، باید سر من ذهنی بیفتد.

(قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۱۷)
«... وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمٰی ...»
«... و آن گاه که تیر می انداختی، تو تیر نمی انداختی، خدا بود که تیر می انداخت...»

گر پیرانیم تیر، آن نی ز ماست
ما کمان و تیراندازش خداست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

اگر تیرهای فکر و عملمان را پیرانیم در حقیقت این پرانیدن تیر از ما نیست. کمان در تیر انداختن تیر هیچ دخالت و مقاومتی ندارد و مستقر است. با حرف زدن اغتشاش ایجاد نمی‌کند. ما نیز باید کمان باشیم. برای اینکه کمان باشیم باید ذهنمان را خاموش کرده، حرف نزنیم، بی‌مقاومت و قضاوت باشیم تا خدا از طریق ما تیر بپندازد و فکر و عمل کند.

غیر نطق و غیر ایماء و سَجَل
صد هزاران ترجمان خیزد ز دل
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۰۸

ایماء: اشارت کردن. سَجَل: در این جا به معنی مطلق نوشته
غیر از حرف زدن و غیر از ایما و اشاره و نوشتن، صدها هزار نوع انرژی و برکتی که برای من‌ذهنی ناشناخته است، از دل انسان فضاگشا به کائنات فرستاده می‌شود و خداوند از طریق او خودش را بیان می‌کند.

پس ریاضت را به جان شو مشتری
چون سپردی تن به خدمت، جان بری
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

پس اینک بدان که باید با دل و جان خواهان و مشتری ریاضت و درد هشیارانه باشی و با اختیار و انتخاب
همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و بیندازی. فضا را باز کن و اجازه بده قضا و کن فکان روی دردها و
همانیدگی‌هایت کار کند تا جان سالم بدر ببری.

ور ریاضت آیدت بی اختیار
سر بنه، شکرانه ده، ای کامیار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

ای کامروا، اگر بی اختیار و اراده تو با خواست زندگی سختی درد هشیارانه به تو روی آورد سر من ذهنی را بده،
سر تسلیم فرود آر، شکر کن و شکرانه بده که آن ریاضت موجب کامیابی، پیروزی و آزادی هشیاری تو از بند آن
همانیدگی و زنده تر شدن تو به خداوند شد.

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن
تو نکردی، او کشیدت زامرِ کن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸

وقتی خداوند متعال چنین ریاضت و درد هشیارانه‌ای را پیش آورد شکر خداوند را به جای بیاور. تو به اختیار خودت آن ریاضت را انتخاب نکردی بلکه برای انداختن سر من ذهنی‌ات قضا و «امرِ کن» این کار را کرد.

یا بُود کز عکسِ آن جُوهای خمر
مست گردم، بو برم از ذوقِ امر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۱۹

یا شاید آن لحظاتی برسد که جوهای شراب، شادی بی سبب، خرد و قدرت زندگی، حس امنیت و حس هدایت با فضاگشایی از من گذرد، مست شوم و لذتِ امر و اطاعت از فرمان الهی را بچشم.

دل نباشد غیر آن دریای نور
دل نظرگاه خدا، و آنگاه کور؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۹

تنها دلی «دل» است که باز شود و دریای هشیاری باشد. آیا ممکن است دلی که خداوند می‌خواهد از طریق آن و
با چشم عدم نگاه کند «کور» شود و با عینک همانیدگی‌ها ببیند؟

نی، دل اندر صد هزاران خاص و عام
در یکی باشد، کدامست آن کدام؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۷۰

نه، آن دلی که منظر خداوند است حتی در میان صدها هزار تن از خواص و عوام پیدا نمی‌شود. آن دلی که دریای
نور الهی است فقط در یک نفر می‌تواند پیدا شود، اما آن شخص کیست؟

ریزهٔ دل را بهل، دل را بجو
تا شود آن ریزه چون کوهی ازو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۷۱

ای انسان این ریزهٔ دل، من ذهنی، را بینداز. دل اصلی و دل انسان کامل و زنده شده به خداوند را بجو تا این
ریزه دل نیز با فضاگشایی هم چون کوهی عظیم و مستقر در فضای گشوده شده گردد.

با تشکر:
تنظیم کننده متن: سمانه
گوینده: سمانه



خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۲۷ گنج حضور، بخش پنجم

قبله را چون کرد دست حق عیان
پس، تحرّی بعد ازین مردود دان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

تحرّی: جست‌وجو کردن، حقیقت‌جویی

بدلیل این که دست قدرت خداوند، قبله مرکز عدم و فضای گشوده‌شده را آشکار کرده و انسان با فضاگشایی به آن دسترسی دارد، از این پس جست‌وجو در ذهن برای یافتن قبله، کاری بیهوده است.

هین بگردان از تحرّی رو و سر
که پدید آمد معاد و مستقر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷

معاد: محل بازگشت، قیامت
مُستقر: محل استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم

آگاه باش، از جستوجوی قبله در ذهنت دست بردار، زیرا در این لحظه امکان زنده شدن به خداوند و استقرار با
ریشه بی‌نهایت برای تو پیش آمده است.

یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی
سُخره هر قبله باطل شوی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۸

ذاهل: فراموش کننده، غافل
سُخره: ذلیل و زیردست

اگر لحظه‌ای از این قبله فضای گشوده‌شده و استقرار در این لحظه ابدی، غافل شوی، به ذهن رفته، چیزهای
این جهانی را به مرکزت می‌آوری و تحت سلطه و مسخره «هر قبله باطل» یعنی همانیدگی‌ها قرار خواهی گرفت.

چون شوی تمییزده را ناسپاس
بجهداز تو خَطرِ قبله‌شناس
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹

تمییزده: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است.
خَطر: قوه تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه

وقتی که نسبت به فضای گشوده‌شده و خرد زندگی که قدرت تشخیص و تمییز را به تو می‌دهد، ناسپاسی کرده،
فضا را ببندی و مقاومت کنی، آنگاه قدرت تشخیص قبله اصلی یعنی مرکز عدم را از دست می‌دهی.

گر از این انبار خواهی بر و پر
نیم ساعت هم ز همدردان مبر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۰

پر: نیکی
بر: گندم

اگر از انبار خداوند، احسان و رزق می خواهی یعنی خواهان برخورداری از فضای گشوده شده، شادی بی سبب و انعکاس بیرونی آن ها که نعمت ها و محصولات نیک مادی است هستی، حتی برای نیم لحظه، از کسانی که در این راه معنوی همدرد تو هستند جدا مشو.

که در آن دم که ببری زین مُعین
مبتلی گردی تو با بئس القرین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱

مُعین: یار، یاری کننده
بئس القرین: هم‌نشین بد

در آن لحظه که از این یاور، از فضای گشوده‌شده و یارانی که در این راه معنوی به زندگی زنده‌اند، جدا شوی، تو گرفتار بدترین همراه یعنی من‌ذهنی خواهی شد.

(قرآن کریم، سوره زُحُوف (۴۳)، آیه ۳۸)
«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.»
«تا آنگاه که [انسان فضا باز کند، به زندگی زنده شده و] نزد ما آید، [به من‌ذهنی] می‌گوید: ای کاش دوری من و تو دوری مشرق و مغرب بود. و تو چه همراه بدی بودی.»

یک بدست از جمع رفتن یک زمان
مکر شیطان باشد، این نیکو بدان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

بدست: وجب
اگر برای یک لحظه به اندازه یک وجب از دوستانِ معنوی و مولانا دور شوی، نیک بدان که این امر از مکر و
نیرنگ شیطان است.

هر که خوابی دید از روز اَلست
مست باشد در ره طاعات، مست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۴۸

هر کس که از روز اَلست رویایی دیده باشد، یعنی فضا را باز کند، عملاً به الست اقرار کند و بگوید که از جنس
زندگی هستیم، او در راه طاعتِ خدا مست و سرخوش است و ذوق اطاعت از اوامر فضایی گشوده شده را دارد.

می کشد چون اشترِ مست این جوال
بی فتور و، بی گمان و، بی ملال
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۴۹

چنین شخصی در راه زنده شدن به زندگی، همانند شتری مست این بارِ صبر و شکر و فضاگشایی را بی هیچ
سستی و شکی بر دوش می کشد و «ملالی» به خود راه نمی دهد.

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
-حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۵۲

مدعی من ذهنی می خواست که رازهای زنده شدن به خداوند را بداند و تماشا کند ولی دست غیرت خداوند بر
سینه نامحرم من ذهنی زد، که تو نمی توانی به راز زندگی دسترسی پیدا کنی. [ما با عدم کردن مرکزمان و
فضاگشایی کردن، محرم زندگی شده، رازهای زندگی را در این لحظه به گوش خود می گوئیم.]

طالب است و غالب است آن کردگار
تا ز هستی‌ها بر آرد او دمار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۴

خداوند بزرگ، طالب انسان و غالب بر مرکز اوست، تا دمار از روزگار همه کسانی که در ذهن به همانیدگی‌ها
حس وجود داده‌اند، درآورد و آن‌ها را دچار غم و درد کند. [چراکه خداوند براساس قانون غیرتش اجازه نمی‌دهد
که مرکز انسان جسم باشد.]

آن سلیمان، پیش جمله حاضرست
لیک غیرت چشم‌بند و، ساحرست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۲

آن سلیمان، خداوند، نزد همه حاضرست. ولی غیرتش، چشم‌های من‌ذهنی را می‌بندد و جادو می‌کند. می‌گوید:
اگر از جنس من باشی، مرکزت را عدم کرده و از فکر کردن خارج شوی در آن صورت، می‌توانی من را ببینی.

تا ز جهل و، خوابناکی و، فضول
او به پیش ما و، ما از وی ملول
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۳

ملول: افسرده، اندوهگین. در حالی که خداوند نزد ماست، به سبب نادانی، غفلت و بیهوده‌گویی براساس همانیدگی‌ها، از او خسته و افسرده‌ایم، او را نمی‌بینیم و با مرکز همانیده، عاشق جسم‌ها هستیم.

غیرتش بر عاشقی و صادقی‌ست
غیرتش بر دیو و بر استور نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۷

استور: ستور، حیوان بارکش مانند اسب و الاغ و استر
خداوند نسبت به بنده عاشق و صادق خود، غیرت می‌ورزد. یعنی دوست ندارد که این قبیل بندگان بجز او بر دیگری نظر کنند. و گرنه خداوند بر چهارپا و دیو من‌ذهنی غیرت نمی‌ورزد. [به محض این که روی خودتان صادقانه و عاشقانه شروع به کار کردن کنید توجه خداوند به شما جلب شده، روی شما کار می‌کند و مرتب اشتباه‌ها و همانیدگی‌ها را نشان می‌دهد تا شما شناسایی کرده و به او زنده شوید.]

غیرت عقل است بر خوبی روح
پر ز تشبیهات و تمثیل این نصوح
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۸۸

نُصوح: نصیحت‌ها

به سبب آنکه زندگی بر حُسن و جمال هشیاری انسان غیرت می‌ورزد، هرچقدر که انسان فضا را بیشتر باز کند، غیرتش بیشتر می‌شود و او را رها نمی‌کند. بنابراین اگر انسان با چیزهای بیرونی همانیده شده و از جنس جسم شود مورد قبول زندگی نیست. این چنین مولانا نصایح خود را پر از تشبیه و تمثیل کرده‌است.

با چنین پنهانی کین روح راست
عقل بر وی این چنین رشکین چراست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۸۹

رشکین: غیور، رشک برنده
با این که روح یا هشیاری تا این درجه پنهان است، چرا عقل کل، خداوند، نسبت به آن تا این حد در غیرت است
و آن را از دید من های ذهنی می پوشاند؟

غیرت آن باشد که او غیر همه ست
آن که افزون از بیان و دمدمه ست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۱۳

غیرت خداوند، یعنی، خداوند غیر از همه موجودات است و اگر از جنس او نشویم و مرکزمان از جنس جسم و
همانیدگی ها باشد، نمی توانیم او را ببینیم. خداوند از حد توصیف و بیان بیرون است و این کلمات و عبارات
معمولی ما نمی تواند حق مطلب را ادا کند.

هرچه جز عشقست، شد مأکول عشق
دو جهان یک دانه پیش نول عشق
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۲۶

مأکول: خورده شده
نول: منقار

هرچیزی که غیر از عشق باشد توسط عشق خورده می شود. دو جهان، جهان فرم و جهان بعد از مرگ در برابر منقار مرغ عشق مانند یک دانه است. اگر شما فضا را باز کنید این نیرو در شما کار کرده و هرچه را که ذهن نشان می دهد می خورد و غیر از جنس خدا چیز دیگری نمی ماند.

حُسْنِ غریبِ تو مرا، کرد غریبِ دو جهان
فردیِ تو چون نکند از همگان فرد مرا؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳

[وقتی فضا را در اطراف هر چیزی که ذهنم نشان می‌دهد می‌گشایم روی زیبای تو را می‌بینم، از جنس تو می‌شوم] در این حالت زیبایی شگفت‌انگیز تو مرا غریبِ دو جهان کرده و من دیگر آن جهانی را که ذهن نشان می‌دهد قبول ندارم؛ حال چگونه فردیت و یکتایی تو مرا از دیگران جدا نکند؟! یعنی من به یکتایی تو نیز زنده خواهم شد و یکتایی تو ایجاب می‌کند من بتدریج از همانیدگی‌ها جدا شده و فقط به تو زنده باشم.

خفته از احوال دنیا روز و شب
چون قلم در پنجهٔ تقلیب رب
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳

تقلیب: برگردانیدن، واژگونه کردن

عاشق حقیقی شب و روز از احوال دنیا چشم فرو بسته و خفته است یعنی برایش مهم نیست در اطرافش چه می‌گذرد او مانند قلم در دست خداوند بوده و تسلیم اراده و خواست اوست و با نیروی قضا و کن فکان کار کرده و فکر و عمل می‌نماید.

چون به من زنده شود این مُرده تن
جان من باشد که رو آرد به من
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] هرگاه انسانی که در مرده من ذهنی ست فضا را بگشاید و به زندگی ارتعاش کند
و به من زنده شود یعنی هشیاری اش از همانیدگی ها آزاد گردد، این جان من است که به سوی خودم روی
می آورد. به عبارت دیگر این خداوند است که در انسان به خودش زنده می شود.

من کنم او را ازین جان محتشم
جان که من بخشم، ببیند بخششم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۹

من جان انسانی را که در او به خودم زنده شده ام بزرگ و با عظمت می کنم. آن جانی که از طریق فضاگشایی به
او بخشیده ام و از جنس حضور است بخشش مرا می بیند و سپاسگزار است. در حالی که من ذهنی نمی تواند آن را
ببیند.

جان نامحرم نبیند روی دوست
جز همان جان کاصل او از کوی اوست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۰

جان نامحرم من ذهنی که در اثر انقباض به وجود می آید قادر به دیدن روی خداوند نیست فقط جانی که از طریق
فضاگشایی در انسان زنده می شود می تواند خدا را ببیند زیرا اصلش امتداد اوست.

که تائی هست از رحمان یقین
هست تعجیلت ز شیطان لعین
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۷

تائی: درنگ کردن، به آهستگی و آرامی کاری را کردن
زیرا تائی یعنی فضاگشایی و سپردن خود به قانون تکاملی و تغییر زندگی حتماً از خداوند است و شتاب یعنی با
عجله من ذهنی چیزی را عوض کردن از شیطان است. [به عبارت دیگر ما نمی‌توانیم با عجله به حضور برسیدم و
همه را به حضور برسانیم بلکه باید با فضاگشایی به زندگی ارتعاش کنیم.]

حدیث
«التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ.»
«درنگ از خداوند و شتاب از شیطان است.»

با تائی گشت موجود از خدا
تا به شش روز این زمین و چرخ‌ها
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۰

همانطور که کائنات از طرف خداوند طی شش روز تدریجاً به وجود آمد. خداوند روی انسان نیز با تائی کار می‌کند.

ورنه قادر بود کو گن فیگون
صد زمین و چرخ آوردی برون
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۱

و الا خداوند می‌توانست با قانون کن‌فکان «باش و می‌شود» به همه چیز جامه هستی بپوشد و صد زمین و آسمان جدید بیافریند. به عبارت دیگر خداوند می‌توانست همه آدم‌ها را به یک‌باره به حضور برساند.

آدمی را اندک اندک آن هُمَام
تا چهل سالش کند مرد تمام
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۲

آن خداوند بزرگ انسان را تدریجاً به مدت چهل سال به کمال می‌رساند یعنی به بینهایت و ابدیت خود زنده می‌کند. پس اگر ما فضا را بگشاییم خداوند به تدریج روی مرکز همانیده ما کار می‌کند و ما باید صبر کنیم.

گرچه قادر بود کاندِر یک نَفَس
از عدم پَران کُند پنجاه کس
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۳

و الا خداوند می‌توانست در یک لحظه پنجاه انسان را به حضور برساند. [اما چنین نمی‌کند.]

گفتم که ز آتشیهای دل، بر روی مفرشهای دل
می غلت در سودای دل تا بحر یفعل ما یشا؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸

مفرش: هر چیز گستردنی، جای پهن کردن فرش
غلتیدن: گردیدن چیزی بر روی خود یا روی سطحی

در پاسخ گفتم: خداوندا، فضا را می گشایم و در آتش عشق یکی شدن با تو که بر بستر قلبم افتاده می غلتم و
می روم تا «بحر یفعل ما یشا». یعنی می روم تا آنجا که خدا خواهد و او هرچه خواهد همان می شود. او می داند و
من با من ذهنی ام نمی دانم.

(قرآن کریم، سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷)
«... ویفعل الله ما یشاء.»
«... و هر چه خواهد همان می کند.»

این تائی از پی تعلیم توسست
که طلب آهسته باید بی سگست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۶

بی سگست: بی وقفه، ناگسسته
این تائی، صبر، ملایمت و عجله نکردن برای تعلیم و تربیت توسست، چراکه طلب بنده باید آهسته و به هم پیوسته باشد.

جویکی کوچک که دائم می رود
نه نجس گردد، نه گنده می شود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۷

برای مثال، جویبار باریکی که دائماً در جریان است نه نجس می شود و نه بوی تعفن می گیرد، همانطور ما هم باید مرتب فضا را باز کنیم تا جوی خرد و برکات زندگی از ما رد شود و عجله‌ای برای به حضور رسیدن نداشته باشیم چراکه تغییرات درونی و بیرونی با صبر و به آرامی صورت می گیرد.

جَهْد فرعونى، چو بى توفيق بود
هرچه او مى دوخت، آن تفتیق بود
-مولوى، مثنوى، دفتر سوم، بیت ۸۴۰

تفتیق: شکافتن
چون کار و تلاش فرعون، بیهوده بود، هرچه مى دوخت از هم گسسته مى شد، من ذهنی هم هر کاری که انجام
مى دهد بدون موفقیت بوده و جهد بیهوده است.

سَعْيُکُم شَتَّى، تناقض اندرید
روز مى دوزید، شب بر مى درید
-مولوى، مثنوى، دفتر پنجم، بیت ۲۵۶

شَتَّى: پراکنده
تلاش های شما پراکنده و گوناگون است و شما در دام تناقض گرفتار شده اید چنان که روز مى دوزید و شب
همان را پاره مى کنید. به عبارت دیگر وقتی که فضا را باز مى کنیم، به ذهن مى رویم و فضای گشوده شده را نگه
نمی داریم.

(قرآن کریم، سوره لیل (۹۲)، آیه ۴)
«إِنْ سَعَيْكُمْ لَشَتَّى»
«که: همانا کوششهای شما پراکنده و گونه‌گون است.»

بنگر این کشتی خَلقان غرقِ عشق
ازدهایی گشت گویی حلقِ عشق
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۳

فضا را باز کن و به کشتی خَلقان یعنی من ذهنی مردم که در دریای عشق، فضای یکتایی غرق شده است، نگاه کن، این فضای گشوده‌شده مانند گلوی ازدهایی ناپیداست.

ازدهایی ناپدید دلرُبا
عقل همچون کوه را او کهرُبا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۴

فضای گشوده‌شده، همچون ازدهای ناپیدا و جذابی‌ست که عقل من‌ذهنی مانند کوه را مانند کهربایی بسوی خود می‌کشد.

عقل هر عطار کاگه شد از او
طَبَلَه‌ها را ریخت اندر آب جو
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۵

طَبَلَه: صندوقچه
عقل هر عطار من‌ذهنی، که از عشق و یکی شدن با او آگاه شود صندوقچه همانیدگی‌هایی را که به مردم می‌فروشد و به آن‌ها پز می‌دهد، در آب جو ریخته و مرکزش را عدم می‌کند.

رَوِ کَزین جو بَرِ نیایی تا ابد
لَمْ یکن حَقّاً لَهُ کُفُؤاً أَحَدٌ
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۶

ای رهرو عاشق، برو که تا ابد از جوی یکتایی بیرون نخواهی شد [کلید کار این است که با فضاگشایی در این جوی بمانی]، به راستی که، این جوی فنا و بخشش ایزدی بی نظیر است، حقیقتاً هیچکس همتای خداوند نیست، ما هم از جنس او هستیم و در جهان همتایی نداریم.
(قرآن کریم، سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۴)
«وَلَمْ یکن لَهُ کُفُؤاً أَحَدٌ.»
«و نه هیچ کس همتای اوست.»

با تشکر:
تنظیم کننده متن: فاطمه
گوینده: فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com